



ویدا مشایخی

# روزهای خاطره، روزهای موسیقی و اپرا

گاه چند صدایی می‌خواندند. حسین سرشار و منیر وکیلی جزو نقش آفرینان مهم آن اپرا بودند. با وجود آنکه داستان اپرا را بیشتر حدس زدم بعد از پایان آن احساس شعفی پیدا کردم، وصف نداشتنی. این مجموعه تئاتر و آواز که برایم نو بود بسیار هم جذاب و دوست داشتی به نظر آمد. راستش ته دلم خوشحال شدم که مادرم آن شب مجبور شد در رختخواب بماند و من همراه پدرم به تماشای اپرا بروم.

چند سال گذشت و تالار رودکی ساخته شد من هم که شیفته موسیقی کلاسیک شده بودم از مشتریان پر و پا قرص تالار رودکی شدم. آن روزها حشمت سجری رهبر ارکستر سمفونیک تهران بود و دبلن اجرای زنده آثاری که صفحات آنها را از صفحه فروشی بتهوون می‌خریدم و تماشای حرکات دست‌های حشمت سجری برایم بسیار لذت بخش بود. ولی هنوز اجرای آثار رودیک به اجرای سمفونی و یا کنسرتو یا اورتور محدود می‌شد.

نخستین بار که ایرانی در تالار رودکی دیدم، اپرای کارمن اثر ژرژ بیزه بود. از پری ثمر، خواننده ایرانی، که در استخدام ایرانی در یکی از شهرهای آلمان بود به عنوان خواننده مهمان دعوت کرده بودند. حقا که برای اجرای نقش کارمن هم حسا و هم زیبایی وحشی و انعام زن کولی را داشت. خوانندگان اجراکننده نقش‌های اول مرد اپرا نیز همه خواننده مهمان بودند. اما باز هم حسین سرشار و منیر وکیلی بودند سرشار نقش افسری را بازی می‌کرد و منیر وکیلی که آن زمان سنی هم از او گذشته بود نقش میکاپیلا دختر هفده، هجده ساله را بازی می‌کرد. بسیار هم زیبا خواند. تماشای اپرای کارمن مرا مفتون اپرا کرد. تازه پی بردم که اپرا عجب صنعت اعجاب‌آوری در کار هنری است. صنعتی که هنر بازیگری و

حدود سال ۱۳۳۶ در هفده سالگی برای تماشای اپرای *cosi fan tutte* اپرا موتسارت همراه پدرم به سالن اداره هنرهای زیبا رفتم. پدرم دو بلیت اپرا هدیه گرفته بود و قرار بود مادرم همراهی‌اش کند. میگردن مژمن مادر از شانس بد آن شب به سرافش آمد. وقتی پدرم پیشنهاد رفتن به اپرا را به من داد فقط به خاطر اینکه خجالت می‌کشیدم به پدرم جواب رد بدهم موافقت کردم همراهش به اپرا بروم. اصولاً در آن سنین از همراهی با پدر و مادر در مجامع عمومی خوشم نمی‌آمد! باید رسمی و مؤدب رفتار می‌کردم.

در خانه ما صدای موسیقی همیشه شنیده می‌شد. مادر و پدر هر دو اهل موسیقی بودند. از گرامافون آثار یوهان اشتراوس و شوپرت و فرانس لهار و بسیاری دیگر را تقریباً هر روز می‌شنیدم. ولی در میان صفحات کلاسیک پدرم هیچ ایرانی نبود. بعدها یکی از برادرانم که بیش از بقیه ما به موسیقی کلاسیک عشق می‌ورزید دستگاه گرامی خرید که به رادیو وصل می‌شد. برادرم تازه سر کار رفته بود و فکر می‌کنم بیشتر حقوقش صرف خرید صفحات کلاسیک می‌شد. نخستین بار صدای ماریا کالاس را که آریاهایی از اپراهای معروف را می‌خواند از طریق صفحات برادرم شنیدم. اما اپرا را نمی‌شناختم.

آن شب با پدر به سالن کنسرت اداره هنرهای زیبا رفتم. منتظران اپرا زنانی با لباس‌های زیبای اکثراً شب و مردانی با کت و شلوار مشکی یا سرمه‌ای و کراوات زده بودند. نمی‌دانم بروشوری که اطلاعاتی درباره داستان اپرا و خوانندگان و رهبر ارکستر و غیره می‌دهد، توزیع کردند یا نه. شاید بوده و من به خاطر ندانم. چون داستان اپرا را نمی‌دانستم داستانی بر اساس آنچه که دیدم در ذهنم ساختم. گاهی دو مرد زوی صحنه می‌خواندند و گاهی زنی هم در کنارش بود. و گاهی تک صدایی،

شماره ۳۴ آفرینش و آینه‌های تابستان ۱۳۸۵







این بود که هر کس شال گردنی یا روبانی را به میله‌ای می‌بندد و آنجا متعلق به او می‌شود. میله‌ها ردیف پشت سر هم هستند و البته ردیف‌های جلوتر دید بهتری دارند. هر کس بعد از خرید بلیت ارزان قیمتش به این قسمت می‌رود و روبانی را به نور میله می‌بندد. مردم آن‌چنان به آن تکه روبان احترام می‌گذارند که کسی آن را از جایش تغییر نمی‌دهد. مردم روبان‌شان را می‌بندند و به سالن انتظار می‌روند و تا شروع اپرا یا کنسرت، نوشابه‌شان را می‌خورند و گپ می‌زنند. این کار را یاد گرفتیم. نخستین بار من هم شال‌گردنم را بستم و با وجود اینکه اطمینان چندانی نداشتم به سالن انتظار رفتم و بعد از مدتی برگشتم و شال‌گردنم همچنان در همان نقطه‌ای که بسته بودم سر جایش بود. البته باید بگویم زمانی که خوانندگان جهان مثل باواروتی و یا دومینگو و یا کاره راس و امروز، لانت ربکو در اپرای وین می‌خوانند باید حداقل یکی دو شی را پشت در اپرا خوابید تا بتوان بلیت ایستاده پیدا کرد. با سرمای چندین درجه زیر صفر وین در فصل زمستان این کار خیلی ساده‌ای نیست.

علاقه‌م‌ان به اپرا باعث شد به خواندن متون اپراها بپردازم. کتاب‌های متعدد خریدم و بسیاری از آثاری را که ندیده‌ام روی سی‌دی خریداری کردم. به یاد دارم در ایران کتابی تحت‌عنوان افسانه‌های اپرا به قلم حسن شهیار منتشر شده بود دوستش داشتم، اما کامل نبود. سال‌ها فکر می‌کردم کاش می‌شد تمام متن اپرا را فهمید، فقط دانستن داستان کلی آن کافی نیست.

این فکر مرا به ترجمه متون اپرایی کشاند حالا که امکان تماشای زنده آثار اپرایی وجود ندارد حداقل با کمک سی‌دی و دانستن متن آن بشود که از دنیای زیبای این نوع آثار موسیقی لذت برد.

ترجمه حاضر از کتاب Arthur Jacobs and Stanley Sadie, The Pan Book of Opera. Enlarged edition, London, Pan Original, 1984 می‌باشد یا امید که در شماره‌های آینده هنر پارسی بتوانم خوانندگان را با متون آثار اپرایی مختلف آشنا کنم و بدین طریق قدم کوچکی برای علاقه‌مندان اپرا بردارم.

وین فوریه ۲۰۰۶

خوانندگی هر دو را شامل می‌شود و بی‌بردم که برای اینکه اپرایی را تماشا کنیم چه گروهی باید کار کنند. آهنگ‌ساز، سراینده متن اپرا، خوانندگان، رقصندگان، ارکستر و رهبرش، گروه کر و رهبران، کورئوگراف، کارگردان هنری، مسؤول لباس، نور سخته و غیره شنیده بودم در زمان رضاشاه سن گردانی برای اپرایی تهران از خارج آورده بودند. نمی‌دانم اصلاً سالن اپرایی در دوره رضاشاه ساخته شد و آیا سن گردان تالار رودکی همان بود یا نه. به هر حال تغییر صحنه‌ها در مدتی کوتاه برایم اعجاب‌آور بود. چگونه صحنه‌ای که یک کارخانه سیگارفروشی را نشان می‌دهد و یا صحنه‌ای که میدان شهر را نمایش می‌دهد به سرعت به صحنه نمایش گلوبازی تبدیل می‌شود آن هم در فاصله کوتاه اشتراکت. آن روزها برای اینکه در جریان اجرای برنامه‌های تالار رودکی باشم به عضویت انجمن دوستداران موسیقی درآمدم.

اپرایی بعدی که در ایران تماشا کردم اپرایی هلندی سرگردان اثر واگنر بود که باز هم با شرکت عمده خوانندگان مهمان اجرا شد. موسیقی واگنر بسیار متفاوت با بیزه بود. پر از ملودی‌های زیبا ولی سنگین. صفحه‌فروشی بتهوون همیشه به دادم می‌رسید، می‌خواستم واگنر را بیشتر بشناسم. در صفحه‌فروشی بتهوون لورتور بسیاری از اپراهای واگنر را پیدا کردم. ولی هرگز اپرایی کاملی از او نشنیدم.

چند سال قبل از انقلاب ایران نبودم و چند سال بعد از انقلاب هم ایران را ترک کردم. به اتریش آمدم، کشور موسیقی. در وین در نزدیک اپرایی وین ساکن شدم ولی آن‌چنان در پی سیر کردن شکم بودم که عاشقی از یادم رفت. اغلب از کنار ساختمان زیبای اپرایی وین رد می‌شدم بدون آنکه هرگز به میخ‌لهم خطور کند که من هم می‌توانم روزی وارد سالن آن شوم. در آن سال‌ها با بسیاری از آثار اپرایی دنیا از طریق برنامه‌های تلویزیونی آشنا شدم. بلیت اپرا گران است، بسیار گران. منتها در وین امکان تماشای اپرایی همه وجود دارد حتی آدم‌های بسیار فقیر. بی‌بردم که می‌توان اپرا یا کنسرتی را ایستاده تماشا کرد، با بلیت بسیار ارزان. با پرداختن مبلغ یک دو یورو می‌شود در قسمتی که مخصوص تماشاگران ایستاده است اپرایی را تماشا کرد. کارم درآمد. مشتری ایستاده اپرایی وین شدم. و چه آثار زیبایی را تماشا کردم. چند بار هم شانس آوردم و بلیت ارزانی پیدا کردم و توانستم اپرایی را نشسته ببینم.

در قسمت ایستاده سالن اپرایی وین، نخستین چیزی که متوجه شدم

